

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تربیت خانوادگی از نگاه قرآن

مفهوم «الهاء» در «آیه ۹ سوره منافقون»

بحث ما در آیه شریفه سوره منافقون بود که می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ**، نکاتی را در مورد آیه عرض کردیم

هشت. نهی در «لَا تُلْهِكُمْ»

بیشتر از یک جلسه هم به حکم طریقی و نفسی و غیره اختصاص پیدا کرد که آن هم مبحث مهمی بود و در این جا به خود آیه شریفه برمی‌گردیم و آن این است که چند نکته گفتیم و نکته مهم این بود که این حکم لا تلهم یک حکم الزامی است.

«لَا تُلْهِكُمْ» نهی نفسی یا طریقی

اما سؤال این بود که آیا این حکم یک حکم نفسی است یا طریقی است؟ در این جا به نظر می‌آید که باید در این آیه دو احتمال را مطرح کنیم و بر اساس آن‌ها پاسخ به این سؤال متفاوت می‌شود. پس سؤال ما بعد از این مباحثی که مطرح کردیم این است که این نهی از الهی و غفلت که مال و فرزند شما را از یاد خدا غافل نکند، این که آیا طریقی است یا نفسی است یک حکم ویژه‌ای را که مستقلاً ثواب و عقاب دارد بیان می‌کند یا یک حالت طریقی دارد و مستقلاً است؟ این متوقف بر این است که دو احتمال متصور این جا را ببینیم و بر اساس آن به این سؤال پاسخ دهیم.

احتمال اول: «ذکر الله» بمعنی عمل به تکالیف

یک احتمال این است که ذکر الله در این جا مقصود همان اعمال باشد که تجلی ذکر است که آن وقت الهاء هم مقصود این است که فرزند و مال شما را از انجام وظائف غافل نکند، وظایف یعنی ذکر الله یعنی همان نماز و جهاد و امثال این‌ها، یعنی در واقع آن اعمالی که مشتمل بر ذکر است و تجلی ذکر است، شما به خاطر اشتغال به زن و فرزند یا

فرزند و مال غافل از آن نشوید، این یک احتمال است یعنی از آن عمل‌ها باز ننمایید، این الهاء و اشتغال به این‌ها از آن بیشتر ظهور در یک نوع اشتغال قلبی عملی است، یعنی قلبت طوری مشغول شود که در عمل آن تکلیف را کنار بگذاری که این یک احتمال است که ذکر الله همان اعمال مشتمل بر ذکر می‌شود که به آن امر تعلق گرفته است یعنی اعمالی که واجب بر ما است، اشتغال به مال و اهل از آن‌ها یعنی این که شما از نظر ذهنی و عملی طوری این‌ها شما را بگیرد که آن کار را انجام ندهید، این یک احتمال در آیه است که اگر این باشد در آن صورت این یک حالت طریقیتی دارد. این در واقع یک حکم طریقیتی می‌شود، نمی‌خواهد بگوید که این اشتغال و مشغول شدن به این و بازماندن از آن تکالیف این خودش یک حرمت جدیدی دارد، این خیلی بعید است و ظهورش این است که آن که حرام است ترک تکلیف است، آن چیزی که ما به آن ملزم هستیم این است که این تکالیف را عمل کنیم یعنی مؤمن جهادش را انجام دهد، نمازش را بخواند، روزه‌اش را بگیرد، انفاقش را انجام دهد و خمس و زکاتش را بدهد، اگر این مال و اهل مانع از آن شد،

«لَا تُلْهِكُمْ» حکم طریقیتی

این که می‌گوییم نگذار مانع شود این یک تکلیف جدیدی نیست منتها با این بیان تأکید به آن تکلیف می‌کند و در واقع بیشتر یک حکم طریقیتی است نه نفسی که یک تکلیف جدیدی بیاورد، بلکه حکم طریقیتی است و بیانش هم به این شکل یک فلسفه تربیتی دارد، به لحاظ فقهی این یک حکم طریقیتی است مثل این که می‌گوید احتیاط کن، برای این که در تکلیف همان است که گفته شده است و در این جا هم که می‌گوید احتیاط کن نه این که امر جدیدی باشد، این حکم طریقیتی است یعنی برای این که شما آن اوامر و نواهی را عمل کنید یک دقتی کن که در خلاف نیافتی و این مثل این است که می‌گوید دقت کن و مواظب باش، چیزی که اصل حکم است همان احکامی است که می‌گوید جاهدوا، اقم الصلوه، جهاد کن، زکات بده، خمس بده و... که این اوامر و نواهی آن‌ها است منتها چون در عمل یک چیزهایی ما را غافل می‌کند و ما را عملاً از آن‌ها باز می‌دارد، می‌گوید مواظب باش که مشغول این‌ها نشوی و از آن باز نمانی، این یک احتمال در آیه است که در این جا ما ذکر الله را همان اعمال می‌گیریم، عبادات و طاعات الهی است که اوامر به آن تعلق گرفته است یا آن چه که شارع از او نهی دارد و می‌گوید که این‌ها تو را از آن اوامر و نواهی باز ندارد، این یک تأکید به همان اوامر و نواهی است و یک حکم طریقیتی و تأکیدی است، نمی‌خواهد بگوید اگر کسی مثلاً جهاد را به خاطر علاقه به فرزند انجام نداد و از آن باز ماند، بگوییم دو گناه کرده است، یکی این که جاهدوا را عمل نکرده است و یکی هم این که این حکم گفته است که مشغول آن نشو و از آن باز نمان، دو حکم نیست بلکه این طریق و تأکید بر آن‌ها است منتها

فلسفه تربیتی دارد برای این که می‌خواهد بگوید که چیزی که تو را از آن‌ها باز می‌دارد این علائق و محبت‌ها و امثال آن‌ها است، آن آیه شریفه هم که می‌فرماید که قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَبِعُوا مِنْهَا وَكَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ أَفَأَنْتُمْ لَا تُحِبُّونَ أُولَئِكَ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

کنیم مثل این می‌شود که أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ که اگر می‌گوید که اگر این‌ها از اطاعت خدا و رسول خدا محبوب تر است شما اشتباه می‌کنید، این اشتباه، اشتباه طریقی است، اضافه بر آن که عصیان اوامر و نواهی الهی می‌کند چیز دیگری از این بیرون نمی‌آید و این فقط کمک می‌کند برای این که تأکید کند، این یک احتمال در آیه است که لا تلهمکم نهی است و الزام هم در آن است ولی این نهی الزامی که حتی ممکن است شرعی هم باشد و مولوی هم هست ولی طریقی است و معنای طریقی این است که ناظر به یک مولویت دیگری است و خودش ثواب و عقاب مستقل ندارد، البته از این نظر در حکم ارشادی است و هیچ حساب و کتاب مستقل برای این باز نمی‌شود، این در صورتی است که ذکر الله را اعمال و طاعات بگیریم.

احتمال دوم: «ذکر الله» بمعنی تذکر قلبی

احتمال دوم این است که مقصود از ذکر الله در این جا همان تذکر قلبی باشد، مثل این که می‌فرماید أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، آن اطمینان قلبی اصلش همان ذکر قلبی است و ذکر ظاهری هم به خاطر این که مولد یا همراه یا نشان‌دهنده آن است، البته در بخشی از آیات قرآن ذکر به معنای ذکر طاعت یا ظاهر به کار رفته است ولی در جاهایی هم به معنای ذکر قلبی به کار رفته است، این احتمال دوم است که در این جا بگوییم مقصود از ذکر الله همان ذکر قلبی است که امر دارد که اگر این را بگوییم آن وقت این طور می‌شود که ما یک ذکر الله داریم که در حد لازم امر قلبی است و آن امر قلبی هم امر دارد و واجب است، آن توجهات قلبی به خدا در یک درجه‌ای مستحب است با قطع نظر از این که به عملی منجر شود یا نشود، این همان فقه باطنی و فقه جوانحی است که ما به طور قاطع به آن قائلیم و در فقه اخلاق آن را بحث می‌کنیم که حالت ذکر و توجه به خدا و یاد خدا خود یک امر راجحی است، منتها یک درجاتش مستحب است و در بعضی جاها هم واجب است در آن حدی که اصل توجه به خدا فی الجمله امر واجب است چون با ایمان و... تقریباً ملازم است.

«لَا تُلْهِكُمْ» نهی طریقی (ارشادی)

اگر بگوییم ذکر الله ذکر قلبی است و مقصود ذکر قلبی در آن محدوده واجب است چون در این جا امر و نهی و خسران دارد، همه حکم الزامی است که بنابراین احتمال هم این الهاء مقابل همان غفلت است و مقابل ذکر است که باز نهی در این جا نهی نفسی که حکم مستقل در آن باشد نیست، بلکه این همان نهی از ضد است که حکم عقلی در این جا وجود دارد، امر به شیء نهی از ضد می‌کند ولی همان نهی عقلی به ضد و مخصوصاً ضد خاص، در این جا حالت ذکر و غفلت داریم، به این که امر می‌شود عقل می‌گوید طبعاً نباید آن انجام شود ولی آن حکم عقلی است نه این که حکم شرعی جدیدی باشد، قطعاً دو عقاب و ثواب ندارد، بنابراین لا تلهمک بنابراین که ذکر قلبی هم باشد باز الهاء ضد او می‌شود و نهی‌ای که به آن تعلق می‌گیرد باز یک نوع ارشاد به همان حکم عقل است و امر به شیء نهی از ضد است و خیلی بعید است بگوییم که یک امر جدید یا یک نهی جدیدی است و تکلیف مستقلی در این جا وجود دارد.

جمع‌بندی: «لَا تُلْهِكُمْ» نهیِ طریقی (ارشادی)

این دو احتمال است که در این جا وجود دارد و این نتیجه نهایی بحث ما در آیه است، در آیه یک نهی‌ای وجود دارد به این که فرزند و مال شما را از ذکر الله غافل نکند، این دو جور می‌شود، یعنی غافل نکند شما را و در عمل بازدارنده از طاعات نباشد و یک معنا هم این است که شما را از آن ذکر قلبی که لازم است و ندارد. ما می‌گوییم هر کدام از این دو باشد، چه الهاء ناظر به آن غفلتی باشد که شخص را از عمل بازمی‌دارد و چه آن غفلتی باشد که او را از همان ذکر باز می‌دارد یعنی فقط ناظر به غفلت از ذکر قلبی باشد، هر کدام از این‌ها باشد این لا تلهمک یک نهیِ طریقی یا ارشادی است و نهی‌ای نیست که یک بار جدید فقهی داشته باشد یعنی اثر ثواب و عقاب مستقل داشته باشد

فلسفه تربیتی «لَا تُلْهِكُمْ»

اما در عین حال یک بار تربیتی بسیار مهم دارد، یعنی این آیه ما را متوجه می‌کند به این که مانع آن عمل به طاعات یا مانع از آن تذکرات قلبی اموال و اولاد است و مواظب باشید که این اموال و اولاد مانع نشود در مسیر ذکر یا طاعت شما. این در واقع یک هشدار حکمی است اما حکم طریقی و ارشادی است و حکم طریقی و ارشادی در حقیقت ثواب و عقاب مستقل ندارد گرچه الزام در آن است ولی یک چیز جدای از آن الزام به ذکر یا الزام به طاعات نیست، این یک حکم پیوستی مکمل آن است، حکم الزام هم است منتها این الزامش جوشیده از همان جاهدوا و اقیموا الصلوة است، یا این که اذکروا الله بقلوبکم و این که در قلبتان ذکر خدا باشد، همان اوامر و تکالیف اولیه است که به خاطر اهمیتش در

آیه به ضدش هم نهی کرده است یا به طریق احراز آن هم امر کرده است، این حکم شرعی مولوی است ولی طریقی یا حکم الزامی عقلی است منتها ناظر به ارشاد، نهی از ضد است. مثلاً باید یک تکلیفی را نسبت به فرزند عمل کند، مثلاً باید مثل حضرت ابراهیم ذبحش کند ولی علاقه مانع می‌شود که می‌گوید غافلت نکند، یا باید تأدیبش کند یا امر و نهی کند ولی علاقه نمی‌گذارد این کار را بکند که آن هم مصداقی از این می‌شود ولی در آن جا هم باز تکلیف این است که امر و نهی کند و اگر مثل حضرت ابراهیم دلیل خاصی باشد ذبحش کند و امثال این‌ها؛ بنابراین این لاتلهکم نهی است و الزام است اما این الزام یا ارشاد است و یا طریقی است، نهی مستقلی که یک حکم تکلیفی جدید بیاورد نیست منتها همین حکم ارشادی یا طریقی در حقیقت یک بعد تربیتی ویژه دارد، یعنی به خاطر این آورده‌اند که ما را متنبه به این بکند که موانع تکلیف شما این‌ها است. نظیر این آیه شریفه سوره توبه است که قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَبِعَتُوهَا وَكَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا فَذَرِكُواهَا وَحَسْبُ لِلَّذِينَ أَطَاعُوا مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ قَتْرَبُصًا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ، آن جا هم همین دو احتمال است، أحبّ از طاعات است که در آن صورت این طریقی می‌شود یا خود محبت را می‌گوید که طبعاً محبت الهی لازم است و این‌ها چون مانع است مذموم می‌شود.

احتمالی دیگر: مذمت علاقه مفرط

مثلاً در محبت خدا، محبت خدا یک امر واجب و راجح است و محبت دنیا مانع آن است تا این جا این که ما می‌گفتیم محبت دنیا نباشد به خاطر این است که مانع از اطاعات می‌شود یا مانع از محبت خدا می‌شود و لذا طریقی است یا ارشادی است، ممکن است کسی بگوید که با قطع نظر از این که این مانع از آن است خود محبت دنیا یا خود اشتغال به علاقه‌های مفرط به این‌ها که مانع از آن بشود، خود این علاوه بر آن یک مذمومیت جدید دارد که اگر این احتمال را بدهیم در آن صورت متفاوت با این بحثی می‌شود که تا حال گفتیم، یعنی گفته می‌شود که این لا تلهکم می‌گوید خود این اشتغال محبت مفرطی که مانع از چیزهای دیگر می‌شود، خود این فی حد نفسه امر مذمومی است یعنی می‌خواهد بگوید یک عقاب مستقلی دارد که منعی در این نیست، ممکن است کسی بگوید که فراتر از آن مذمومیت غفلت و الهاء که به صورت طریقی و مقدمی بود، خودش هم با قطع نظر از این که با آن این پیوند را دارد این طور علاقه مفرط و این طور دل‌بستگی‌ها، این خودش مستقلاً مذموم است و عقاب دارد، این مانعی ندارد و این احتمال هم وجود دارد.

«لَا تُلْهِكُمْ» حکم مولوی نفسی

بنابراین ما گفتیم که اظهر این است که یکی از این دو فرض قبلی است و این لا تلهمک طریقی یا ارشادی است و چیز مستقلی ندارد ولی درعین حال ممکن است بگوییم این طور است یعنی به طور مستقل یک مذمومیتی دارد علاوه بر آن که در آن اثر می‌گذارد که این هم امکانش وجود دارد که اگر این را بگوییم آن وقت لا تلهمک یک حکم مولوی نفسی می‌شود و خودش مستقلاً مذمومیتی دارد، منتها ظهور این نیست و ظاهرش این است که این طور نیست، اما یک مواردی مثلاً در محبة الله و محبة الدنيا. این احتمال در فقه الاخلاق هم است که محبة الدنيا که مذموم است از حیث این که مانع از محبت الله است و محبت الله اصل است، این حکم مستقل ندارد و از باب نهی از ضدش است و یک امر عقلی طبعی است، یا این که ممکن است بگوییم این علاوه بر آن مستقلاً مذمومیتی دارد که این احتمال آخر یک احتمال ضعیفی است، گرچه نمی‌شود آن را نفی کرد.

نظر استاد اعرافی: «لَا تُلْهِكُمْ» حکم ارشادی

بنابراین قرآن بر کنترل این محبت‌ها و علائق به گونه‌ای که مانع از انجام تکالیف و ذکر الله نشود تأکید دارد و حکم تربیتی قرآن است، منتها این حکم، حکم ارشادی یا طریقی است، گرچه احتمال هم دارد که بگوییم این حکم نفسی مستقل است ولی بیشتر ظهورش در آن است، ولی بالاخره اصل این حکم امر مهمی در تربیت اسلامی و تربیت خانوادگی است.

دو. آیه ۱۴ سوره تغابن

یک آیه دیگری هم داریم که با این بحث ارتباط دارد و آن آیه ۱۴ سوره تغابن است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن مِّنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعَفَّوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»، این آیه شریفه هم با بحث ازواج و اولاد مطرح است و با همان نگاه و نگرشی که باید با اولاد آنها باشد که بحث کردیم. در این آیه هم چند نکته را عرض می‌کنیم:

یک. مفهوم «عَدُوًّا» برای ذی شعور

نکته اول این که در این آیه تعبیر عدو آمده است و در آیه قبلی و بعضی آیات دیگر الها آمده است که یک فرقی بین عدو و الها است و آن فرق این است که در قرآن مثلاً تعبیر فتنه یا الها یک تعبیرات عامی است که به موجودات ذی شعور و غیر ذی شعور نسبت داده شده است، یا أموالکم و اولادکم فتنه، یا لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله، یا در این جا لا تلهکم أموالکم و لا اولادکم، یعنی همه مظاهر این عالم و نعم دنیایی را می شود تعبیر به فتنه کرد و می شود تعبیر به ملهی کرد، این ها ملهی اند، لهو و لعب و زینة یا تفاخر، این ها به همه نسبت داده شده است، اما عدو در قرآن بیشتر به موجودات ذی شعور نسبت داده شده است، یا شیطان یا شیاطین جن یا شیاطین انس و امثال این ها، این یک نکته است که این تفاوت در واژه است و علتش هم این است که در عداوت یک نوع قصد و غرض نفرت و کینه شرط است و طبعاً در غیر موجودات ذی شعور یعنی شأنیت این نفرت و کینه باید در آن باشد و این طبعاً در موجودات عادی نیست، البته مجازی مانعی ندارد که مثلاً بگوییم این ماشین دشمن است ولی بهر حال این تعبیر در متون دینی و قرآن کمتر آمده است. در عداوت نکته اصلی این است که در آن باید شأنیت و نفرت و کینه باشد و لذا اگر در اجسام بی جان برود، آن کاملاً امر مجازی است و لذا کمتر هم به کار رفته است.

دو. مقصود از «عَدُوًّا» در «أَزْوَاجِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ»

نکته دوم که نکته مهمی است این است که مفهوم اصلی عدو این است که کینه و نفرت فعلی داشته باشد و عداوت از کیفیات نفسانیه است و مثل سایر کیفیات نفسانیه یک نفرت و کینه ای است که در دل نسبت به دیگری دارد و در این جا این طور نیست ولو این که این جا ازواج و اولاد که عدو هستند و دشمنی شان به انسان تعلق می گیرد ولو این که شأنیت این نفرت و کینه را دارند ولی در این جا **إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ**، مقصود آیه عداوت فعلی نیست یعنی عداوت فعلی یا کینه فعلی و واقعی نیست برای این که مقصود آیه این نیست که بعضی از زن و فرزندان شما دشمن شما می شوند یعنی دعوا می کنید و دشمنتان می شود که آیه قطعاً نمی خواهد این را بگوید و شأن نزولش هم روایات آمده است که عدو در این جا به معنای حقیقی اولی مقصود نیست یعنی می خواهد بگوید مقصود در این جا آن زن و فرزندان هستند که با پدر و مادرشان یا با همسرشان دعوا کردند و در این دعوا کینه ای پیدا کرده است و این کینه

عداوت و دشمنی شده است که مقصود این نیست بلکه برعکس مقصود آیه آن زن و فرزندی است که خیلی هم برای شخص شیرین است و روابطشان خیلی خوب است و از آن طرف هم آن زن و فرزند کاملاً او را دوست دارند و به خاطر همین دوستی می‌گویند جهاد نرو یا هجرت نکن، وقتی مسلمانان مأمور شده بودند هجرت کنند عده‌ای زن و فرزندانشان مانع هجرت می‌شدند که در این جا است که می‌گویند **عَدُوٌّ لَّكُمْ**، پس عداوتی که در آیه آمده است ولو این که در مورد زن و فرزندان است که شأنیت عدو در آن‌ها است ولی در این جا عداوت ظاهری بالفعل به معنای حقیقی نیست یعنی در این‌ها کینه‌ای نیست، نفرتی نیست. گاهی می‌شود که یک زنی یا همسری کینه طرف را دارد و از روی دشمنی کاری می‌کند که این گناهکار شود، مثل شیطان که از روی کینه و عداوت نمی‌گذارد مسیر اطاعت را طی کند. ممکن است که زنی یا فرزندی یا پدری یا کسی از روی کینه و عداوت راه گناه را برای او باز کند یعنی واقعاً او را زشت می‌دارد و از روی دشمنی او را به گناه می‌کشاند، اگر آیه هم اول این بود شاید همین را استفاده می‌کردیم، **إِنَّ مِنْ أُولَآئِكَمُ وَ أَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ**، یعنی بعضی از این‌ها ممکن است با شما دشمن شوند و از روی دشمنی شما را در مسیر گناه قرار دهند که ظهور اولیه‌اش این است ولی شأن نزول‌ها این را نشان می‌دهد، می‌گویند شیطان واقعاً از انسان بدش می‌آید و از روی کینه و عداوت منحرف می‌کند ولی این‌ها از روی علاقه‌ای که دارند ما را منحرف می‌کنند و مانع از امر الهی می‌شوند، این **عَدُوٌّ** در این جا با قرینه شأن نزول و شاید سیاق هم همین را افاده کند، مقصود آن محبت‌هایی است که در واقع عداوت است. **عَدُوًّا** در این آیه به کسی نسبت داده می‌شود که در او کینه‌ای نیست بلکه از روی علاقه و محبت است و نمی‌تواند ببیند همسرش از او جدا می‌شود و لذا مانع می‌شود از این که مثلاً هجرت کند یا به جهاد برود که این عداوت آن عداوت به معنای حقیقی نیست.

آیه می‌خواهد بگوید آن جایی که عمل نمی‌کنی **عَدُوٌّ لَّكُمْ**، در جایی که مانع شد از هجرت و تبلیغ و جهاد و نگذاشت وظیفه را انجام دهی می‌گویند این عدویتان است، با این که در دلش دوستی او موج می‌زند و به خاطر همین دوستی مانع شده است، این یک صداقت است ولی قرآن به عداوت تعبیر کرده است، این در حقیقت نوعی

الف. عداوت قصدیه (عداوت ظاهری)

استعمال مجازی است منتها دو جور می‌شود استعمال مجازی را توجیه کرد. پس مقصود جایی است که عداوت روحش محبت و علاقه است منتها چون نتیجه‌اش این است و نتیجه‌اش محرومیت این شخص از یک نعمتی است و از

آن رضوان الهی است، از این جهت که مثل همه عداوت‌ها نتیجه بدی برای طرف دارد و چون برای او ضرر زده است همین صداقت را می‌گوید عداوت است، هر صداقتی که مضر به دیگری باشد این عداوت است، دوستان ناباب در واقع دشمنان شما هستند، این استعمال شده است مجازاً العداوة فی الصداقة التي تضرُّ بشخص، منتها در این جا دو نوع می‌شود توجیه کرد، یک نوع این است که بگوییم مجاز است و عداوت در صداقت مضر به کار رفته است.

ب. عداوت غیر قصدیه (عداوت باطنی)

در نوع دیگر ممکن است دقیق تر شویم و بگوییم که اگر خوب عمیق شویم یک لایه‌هایی از کینه و دشمنی درونی در او پیدا می‌شود، نه نسبت به بعد مادی او بلکه نسبت به بعد معنوی او، ممکن است خودآگاه نباشد ولی اگر با او بحث کنیم ناخودآگاهش بیرون می‌آید که او به خاطر کمالی که می‌توانست پیدا کند، نمی‌گذارد آن کمال را پیدا کند و نوعی کینه و دشمنی نسبت به شأن الهی او دارد و نمی‌گذارد آن شأن الهی را پیدا کند، اگر کمی عمیق شویم ممکن است این توجیه دوم را بگوییم و بگوییم عدو در این جا مجاز نیست بلکه واقعاً عدو است یعنی در درون او دشمنی است ولو خودش آگاه نباشد، منتها کینه و نفرت به آن بعد الهی آن شخص است منتها این کینه و نفرت ناآگاهانه است، در آن صورت به این معنا عداوت مجاز نیست، بلکه استعمال شده است در یک فرد دقیق است البته با قرینه، این هم یک احتمال است که احتمال دقیق تری است و بعید هم نیست که این باشد. پس یا عداوت ظاهری است یا عداوت باطنی، اگر عداوت ظاهری باشد مال آن جایی است که او در صدد ممانعت برمی‌آید ولی او تسلیم نمی‌شود و تکلیفش را انجام می‌دهد. یا عداوت باطنی است که ظاهرش عداوت باطنی است یعنی این‌ها به خاطر میل و علاقه‌شان مانع شما می‌شوند و در حقیقت دشمن شما می‌شوند ولو به ظاهر دوستی است که اگر این باشد یا می‌گوییم مجاز است و یا این که یک نوع عداوت پنهان نهفته ناخودآگاه وجود دارد که این به خاطر آن تعبیر به عداوت می‌کند.

و صلی الله علی محمد و آل محمد